

کرد بر پست داد و بازویت مرکب ساخت بر دوشش **روا**
 داد و طبع و عقل و ادراک **جمال** و لطف و رای و فکر و
 میوش **کفون** پسنداری ای ناچیز نیست که خواهد
 کردش روزی و میوش حکایت اعرابی را دیدم که **کرا**
 همی گفت یا بختی **انک** **مَسْئُول** **یَوْمَ الْقِيَامَةِ** ما و **اَلْكَتَبَت**
وَلَا يُعَال **بِحَبْنِ** **اِثْبَت** یعنی ترا پسند عقلت چیست و پسر
 پدرت کیست و قطعه جان کعبه را که می بوسند **اونه** از کرا
 بید نامی شد **باغ** زیری نشست روزی چند
 لاجرم سچو کرامی شد مثل در تصانیف حکما آورده اند
 که کوشم را ولادت معلوم نیست چنانکه بسیار حیوانات را
 بن احشامی مادر را بخورند و شکمش را ببردند و بدست

بازی

بازی این نکت پیش بزرگی همی گفتم چنین شوند
 بودن که در انحالت خود می باماد خود این تعاملت
 کرده اند لاجرم در بزرگی چنین مقبولند و محبوب قطعه
 پسر را پدر و صیت کرد **دنا** کای جو بخت یا و کیر این پند
 هر که با اصل خود وفا کند نشود دوست روی **لستند**
 حکایت کردم را گفتند در **نستان** چارپرون نیای نش
 بتا بستانم چه چرتست که بر **نستان** نیز پیام حکایت
 در ویشی را زارش حامله بود و مدت حمل ببرداده در **یو**
 همه عمر فرزند نیامده بود گفت اگر خدا می عزوجل مرا
 پسر می دهد جز این خرقه که پوشیده ام هر چه ملک من **سست**
 همیشه در ویشان کنم **الثاقا** پسر او رویشا دمای **کروو**